سخنرانی مسجد النبی قزوین جمادی الثانی جلسه 8

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أَبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ @ الم @ ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ @ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) [1]

در مبحث غيبت امام عصر ارواحنافداه، چندين شعبه سخن و كلام وجود دارد. آن‌هايي كه يک مقداري لازم است به عرضتان رسانده و مي‌رسانم.

در دو شب گذشته، فهميديم كه معناي غيبت حضرت چيست. امشب مي‌خواهم يک مبحث ديگري را در اطراف غيبت شروع كنم كه مورد ابتلا و تشويش خاطر بعضي‌ها شده است؛ و آن مبحث اين است: فايده امامي كه غايب است، امامي كه ما او را نمي‌بينيم يا نمي‌شناسيم، براي ما چيست؟ اين امام چه فايده‌اي دارد؟ امام را ما مي‌خواهيم براي آن كه در مشكلات علمي به او رجوع كنيم و مسأله‌هايمان را از او بپرسيم؛ خواه مسائل فرعي عملي، مثل: مسائل روزه و نماز و ساير تعبّديّات يا مسائل علمي عقلي، مثل: معارف مبدئي و معادي، معارف نفسي، معارف توحيدي. برويم پيش امام سؤال كنيم كه كُنْهِ بدا چيست؟ كنه قضا و قدر چيست؟ حقيقت جبر و اختيار چيست؟ اين معارف الهيه، خواه معادي و يا مبدئي و يا نفسي (سه قِسم بيشتر نداريم) اين‌ها را از امام بپرسيم. خوب امامي كه او را نمي‌بينيم و اگر ببينيم، او را نمي‌شناسيم كه از او سؤال كنيم، فايده او براي ما چيست؟ امامي كه نه مي‌آيد براي ما نماز جماعت بخواند كه به او اقتدا كنيم -مثل پيش نمازهايمان- و درک ثواب نماز جماعت او را بكنيم، چه فايده‌اي دارد؟ امامي كه نيست تا ما برويم پيش او استخاره بگيريم و تعبير خواب برايمان كند چه فايده‌ای دارد؟ چون الآن شؤون علما همين شده

است، فعلاً رجوع مردم به علما در همين طور چيزهاست كه تعبير خواب برايشان كند، ساعت نقل مكان برايشان بيان كند و معيّن كند، استخاره برايشان بگيرد، مرغ و خروسشان خوانده، بروند پيش آقا؛ آقا برايشان بيان كند كه خواندن مرغ و خروس دلالت بر چه مي‌كند. شأن علما الآن همين شده است! كارها از آن‌ها گرفته شده است، كارشان فقط همين است. خوب امامي كه به قدر همين علما هم وجودش براي ما فايده ندارد، چه چيزي شد؟ بود و نبودش يكسان است!

اين يكي از شبهه‌هايي است كه با آب و لعاب به جوان و پير ما مي‌گويند و قلب او را متزلزل مي‌كنند و خودشان هم متزلزل مي‌شوند. امشب مي‌خواهم اين مبحث را إن شا الله به ياري خود صاحب الزمان7 به مقداري كه نَفَسَم اجازه مي‌دهد و وقت هم گنجايش دارد و تا آن جايي كه ممكن است در افق پايين‌تري كه جوان‌ها هم بفهمند، برايتان صحبت كنم.

اوّلاً آن طوري كه ديشب شنيديد، غيبت و پنهاني منحصر به امام زمان7 نبوده است. موسي‌بن جعفر8 هم چهار سال تا ده سال بنا بر اختلاف اقوال، غيبت داشته‌اند. فايده موسي‌بن جعفر8 در اين چهار سال يا ده سال چه بود؟ هر فايده‌اي كه او داشته، اين امام زمان7 هم دارد. التفات فرموديد؟

علما يک حرفي دارند؛ مي‌گويند: «حكم الأمثال في ما يجوز و في ما لايجوز، واحد.» اگر غيبت ده ساله امام مانع امامتش نباشد و وجودش را در اين ده سال بي‌فايده نكند، غيبت هزار ساله او هم همان طور است؛ و اگر هزار ساله‌اش مانع عقلي دارد، ده ساله‌اش هم مانع عقلي دارد.

حضرت موسي‌بن جعفر8 ده سال يا چهار سال، در زندان بود و هيچ كس او را نمي‌ديد. حالا وجود موسي‌بن جعفر8 براي ملّت و اُمّت چه فايده‌اي داشت؟ آيا اين زندان رفتن موسي‌بن جعفر7، مانع از امامتش بود؟ نه! خوب، غيبت هزار ساله امام زمان7 هم مثل اوست. اگر در آن ده سال، وجود امام، لغو نيست و مفيد فايده است، اين صد سال و هزار سال هم همان طور است. به قول علما، اين يک جواب نقضي بود. من حالا نمي‌خواهم وارد نقض بشوم.

آن مدتي كه پيامبر9 پنهان بود و كسي او را نمي‌ديد، از آن شبي كه از مكه، از بستر خواب حركت كرد تا وقتي كه وارد مدينه شد، پيغمبر9 پنهان بود. اين غيبت پيغمبر9، ايشان را از پيغمبري انداخت؟ نه! وجود پيغمبر9 بي‌فايده شد؟ نه! هر فايده‌اي پيغمبر9 در آن مدت پنهاني‌اش داشته، امام عصر7 هم همان فايده را در مدت پنهاني‌اش دارد. پنهاني او بوده بيست روز، يك ماه؛ پنهاني ايشان بشود بيست سال، دويست سال، دو هزار سال كه در جنبه علمي فرقي نمي‌كند.

امشب مي‌خواهم جواب حلّي بدهم. جواب حلّي متوقف بر ذكر مقدمه‌اي است كه من خيلي مايلم آقايان بزرگوار روحانيين، حجج اسلام و علماي اعلام كه اغلباً در مجلس شرف حضور دارند و بدون چاخان مي‌گويم. اين را بدانيد اهالی قزوين! قدر اين علمايتان را بدانيد! شما در كمتر شهري مي‌توانيد برويد و يک دسته علماي صميميِ همدلِ يکرنگِ دوست، كه به راستي با هم همرنگ و هماهنگ هستند پيدا كنيد. قدر علمايتان را بدانيد. من خيلي از شهرها رفته‌ام؛ علماي شما، بسيار مردمان پاک، منزّه، اهل علم و سواد، كم‌توقّع از شما، بلكه بي‌توقّع از شما هستند. قدرشان را بدانيد. خدا به حق پيغمبر9 همه علماي شيعه را در هر نقطه‌اي هستند، معزّز و معظّم و محترم بدارد. خداوند علماي شما را هم براي شما باقي و برقرار و معزّز و محترم بدارد.

آقايان بزرگان اهل علم، تشريف فرما هستند. من در محضر آن‌ها اين مطلب را عرض مي‌كنم كه هم تذكري به خاطر مبارک آن‌ها باشد و هم تشريح و توضيحي براي شما باشد. آن مقدمه اين است:

ما وقتي به خارج نگاه مي‌كنيم، مي‌بينيم كه عقلا، عالي را فداي داني نمي‌كنند، بلكه داني و پست را فداي عالي مي‌كنند. خوب گوش بدهيد. الحمد لله ده بيست تا ضبط صوت هست، اين‌ها مطالب را خوب نگه مي‌دارد. اگر نفهميديد يا چيزي از ذهنتان رفت، با اين ضبط صوت چي‌ها بچسبيد، يك نوبت، دو نوبت، سه نوبت ديگر گوش بدهيد.

كساني از ما كه عقل دارند و رشد و تميز دارند (مانند بچه دوازده يا چهارده سال) عالي را فداي سافل نمي‌كند، بلكه سافل را فداي عالي مي‌كند. چطور؟

من باب مثل: يک كسي سنگي را برداشته، به طرف شما پرتاب مي‌كند و چشم شما را هدف‌گيري كرده كه به چشمت بزند و چشم تو را كور كند. سنگ به تندي مي‌آيد. حتي اگر بچه ده ساله هم باشد، همين كاري را كه من مي‌گويم، مي‌كند. فوري تا ديد سنگ به طرف چشمش مي‌آيد، دستش را جلوي چشمش مي‌گيرد كه سنگ بيايد به دستش بخورد و چشمش سالم بماند. چون چشم از دست عالي‌تر است. دست انسان مجروح باشد يا سوراخ بشود يا آن را بِبُرند، مهمّ است، امّا نسبت به چشم خيلي اهميت ندارد. ولي اگر چشم كور شد، نُه عُشر زندگي انسان باطل مي‌شود. درست است؟ چشم عضوِ شريف عالي است، دست عضو دنيِّ سافل است. شما دست را فداي چشم مي‌كنيد. مي‌گوييد: به جهنم! دستم خمي شود، سوراخ شود، مجروح شود، حتي اگر يك استخوان انگشتم هم بشكند، در مقابل چشمم كور نشود، اين اهميت ندارد. پَست را فداي بزرگ كرده‌اي. امّا هيچ وقت نشده كه سنگي بزنند، سنگ بخواهد به دستت بخورد، تو چشمت را ببري جلو و چشم را سِپَر دست قرار

بدهي. عالي را كه چشم است فداي سافل كه دست است نمي‌كنيد، بلكه دست را فداي چشم مي‌كنيد. اين مطلب درست است؟ همه شما اين مطلب را قبول داريد.

يك مثال ديگر: اگر از بالاي بام پايين بيفتيد، و با سر به سمت زمين بياييد. اگر همين طور كه با كله و مغز مي‌آييد، بياييد، مغزتان متلاشي مي‌شود و مي‌ميريد. چه كار مي‌كنيد؟ دست‌هايت را حائل و سپر مي‌كنيد كه با دست به زمين بيايي، و لو دستت بشكند. بشكند! دست كه بشكند ممكن است كه پيش شكسته‌بند برويد و آن را درست كند. حتي ممكن است كه دست را بِبُرند. خوب ببرند! با يك دست كار مي‌كنيد. ولي اگر مغز متلاشي شد، مي‌ميريد. پس مغز، اشرف از دست است. آن عالي است، اين سافل است؛ و شما عالي را فداي سافل نمي‌كنيد. بلكه سافل و پست را فداي عالي مي‌كنيد. اين‌ها درست است؟

آيا تا به حال شده است كه شما، گوسفند را فداي علف كنيد؟ نه! تا به حال شده است كه بچه‌تان را فداي گوسفند كنيد؟ خير! بلكه گوسفند را فداي بچه‌تان مي‌كنيد. گوسفند را پروار و پردنبه و پرگوشت مي‌كنيد، آن وقت سر زمستان كه شد، اذبحوا مي‌كنيد و سرش را مي‌بريد، قورمه مي‌كنيد و به بچه‌تان مي‌دهيد بخورد. گوسفند را فداي بچه‌تان و خودتان مي‌كنيد، ولی بچه را فداي گوسفند نمي‌كنيد. علوفه را فداي گوسفند و گاو مي‌كنيد، امّا گوسفند و گاو را فداي يونجه و علوفه نمي‌كنيد. چرا؟ به خاطر همين قانوني كه عرض كردم. هيچ كس در اين مثال‌ها، شک ندارد، حتي بچه‌هاي ده ساله. اين قانون مسلم است. ديگر هر چه مثال بزنم، زيادي است و تضييع وقت شما است.

خدا هم در اين عالم طبق همين قانون عقلي رفتار مي‌كند. عالي را فداي سافل نمي‌كند، بلكه سافل را فداي عالي مي‌كند. انبيا و اوليا عالي هستند، درجه آن‌ها، درجه اعلا است؛ بشرِ غير نبيّ و غير وليّ، سافل و پست است.

شما صد حمّال را فداي يک مكانيک و يک مهندس مي‌كنيد، ولي مهندس را فداي حمّالِ پادو نمي‌كنيد. خداي متعال هم بر اساس همين قانون عقل رفتار مي‌كند و عالي را كه انبيا و اوصياي انبيا هستند، فداي ما نمي‌كند؛ بلكه ما را فداي آن‌ها مي‌كند.

خداي متعال، انبيا را از عالم غيب به عالم دنيا مي‌آورد و در حقيقت به رنج و شكنجشان مي‌اندازد. يک عالمي هست كه ما قبلاً در آن عالم بوده‌ايم، بعد از مرگ هم به آن عالم مي‌رويم. آن عالم، عالمِ نور و عالم سرور است، عالم علم و دانايي است، عالم حيات و زندگي است. در آن عالم ظلمات نيست، در آن عالم فنا نيست، در آن عالم فقر و عجز نيست. انبياء در آن عالم بوده‌اند، ما هم در آن

عالم بوده‌ایم. انبیاء را از آن عالمِ نور و علم آزادي به این عالمِ جهل و ظلمت و گرفتاري آوردند؛ و بعد دچار صدمات عجیب کردند. کمترین صدمه‌اي که آنان متحمّل شدند این بود که با مردم جُهّال هم‌عنان شدند. بزرگترین رنج براي عالم و دانا این است که هم‌کاسه و هم‌ظرف و هم‌مجلس با نادان شود.

شاه مي‌خواست یک وزیري را به رنج و زحمت بیاندازد و او را مجازات کند. با دانشمندان مشورت کرد که شما چه صلاح مي‌دانید؟ این وزیر را مي‌خواهم سخت گوشمالي بدهم.

یکي گفت: بکشیدش. یکي گفت: گرسنه نگهش بدارید. یکي گفت: به زندان بیندازید، یك دانشمندي گفت: قربان! قبله عالم! اعلي‌حضرتا! اگر مي‌خواهید سخت او را به رنج بیندازید، او را با یک نافهم هم اتاق کنید. چون: «روح را صحبت ناجنس، عذابیست الیم.» شاه گفت: بد نگفتي حکیم! خوب گفتي، بروید یک نافهمي را پیدا کنید. دهاتي‌ها نوعاً از شهري‌ها نافهم‌ترند، نوعاً.

مرغ دُم سوي شهر و سَر سوي ده

دُم آن مرغ از سَر او بِه

در بین دهاتي‌ها هم، چوپان‌ها از همه نافهم‌تر هستند، چون با حیوانات، با گوسفند، شب و روز محشورند. اگر نافهم نباشند و سنخ بَع بَعي نباشند که با گوسفند مأنوس نمي‌شوند.

رفتند و گشتند؛ یک چوپان را که از همه نافهم‌تر بود، پیدا کردند. دیدند چوپان در گودالي نشسته و رو به بالا ادرار مي‌کند، هرچه ادرار پایین پایش مي‌آید، او پایین‌تر مي‌نشیند. این احمق نمي‌فهمد که اگر بالا بنشیند، دیگر ادرارش به او نمي‌رسد! گفتند: همین نافهم خوب است! او را آوردند. وزیر را در یك باغ مفصّلي که داراي گل و بلبل و آبشار و ... بود، برده بودند و آن جا او را حبس کرده بودند. گفتند: این را هم ببرید پیش وزیر.

سابق وزرا ریش داشتند، ولي این وزیر کوسج بود. این چوپان چشمش که به وزیر افتاد، خیلي حالش منقلب شد! به وزیر یك نگاهي کرد، بعد سرش را زیر انداخت و شروع کرد به گریه کردن. وزیر گفت: عمو جان! گریه نکن، اهمیتي ندارد، دنیا در گذر است. این حبس و زندان‌ها اهمیتي ندارد. او بیشتر بنا کرد به گریه کردن. موقع ناهار شد و ناهار آوردند. وزیر شروع کرد به ناهار خوردن و گفت: برادر! بیا ناهار بخور. ولي او شروع کرد به گریه کردن؛ هاي هاي! گریه عجیب، مثل زن جوان مرده! وزیر گفت: چرا نمي‌آیي غذا بخوري؟ تو به عمر پدرت یك چنین جایي را ندیده بودي. باغ به این عظمت و اهمیت و گل و بلبل و آبشار و غذاهاي به این خوبي! پس

چرا نمي‌نشيني غذايت را بخوري؟ او بنا كرد به ناله كردن. گفت: چرا ناله مي‌كني؟ گفت راستش اين است كه من در رَمِه‌ام، يک بزي داشتم خالدار، ريش او عيناً مثل ريش تو بود! وقتي كه تو غذا خوردي، ريشت حركت مي‌كرد؛ همان طور كه آن خالدار جانِ من، وقتي كه علف مي‌خورد، ريشش حركت مي‌كرد! به ياد او افتادم، از فراغ او نمي‌توانم غذا بخورم! وزير براي شاه نامه نوشت: اعلا حضرتا! شما را قسم مي‌دهم به همه مقدسات عالم، به هر آييني و ديني كه داريد، به خداي لاشريك له، قسمتان مي‌دهم، دستور بدهيد الآن بيايند سر مرا ببرند كه خلاص شوم! چرا كه هر ساعت هم جواري با اين الاغ، برابر يک سربريدن است.

معاشرت دانا با نادان، معاشرت صالح با طالح و فاسق، معاشرت مؤمن با فاسق، رنج بزرگي است. پيغمبر9 را از عالم غيب و نورانيت به اين عالم آورده‌اند و به ميان عرب‌هاي سر و پا برهنه‌اي كه بين الانسان و حيوان بودند، فرستاده‌اند! زندگي ايشان را با آن‌ها قرار دادند. بعد هم به او دستور دادند: كه اين حيوانات را آدم كن! اوه، اوه! اين بالاترين رنجها براي پيغمبر9 است. پيغمبر9 مي‌فرمايد: «مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيتُ» [2] درست هم مي‌گويد. چون آن‌هايي كه اين پيغمبر9 مأمور بود با آن‌ها زندگي كند و آنان را تربيت كند، پست‌ترين طبقات بشر بودند. عرب قبل از اسلام را شما نمي‌دانيد، يک جانوراني بودند! فقط به صورت آدميزاد بودند و الا از اغلب مزايا، و نود درصد فضائل انساني محروم بودند! آن وقت به پيغمبر9 مي‌گويند بين همين‌ها باش و آدمشان كن. رنج فوق‌العاده‌اي است!

اين رنج و شكنج و صدمات را كه به پيغمبر9 وارد مي‌كنند؛

مرغ باغ ملكوتم، نيم از عالم خاک

چند روزي قفسي ساخته‌اند از بدنم

اين مرغ باغ ملكوت، اين بازي بازوي لاهوت، اين طائر و كبوتر قدس جبروت، را كه آورده‌اند و در اين بدن انداخته‌اند و با اين عرب‌ها محشورش كرده اند، براي چيست؟ براي اين است كه دو تا عرب يا عجم بالا بيايند؟ آن عالي را فداي اين سافل مي‌كنند؟ نه! اين نكته، قدري دقيق است و من خيلي دلم مي‌خواهد توجهتان بيشتر باشد؛ مخصوصاً بزرگان علم كه تشريف فرما هستند.

پيامبران را در دنيا براي ما نياورده‌اند، بلكه ما را براي پيامبران آورده‌اند. خوب دقت كنيد! پيغمبر9 را از ناز و نعمت‌هاي غيبي كه در عوالم بالا داشته، در سراچه تاريكِ پر زحمت دنيا انداخته‌اند؛ براي اين نياورده‌اند كه من آدم شوم. او را فداي من نمي‌كنند. بلكه او آورده‌اند در دنيا

براي اين كه خود او را بالا ببرند. نهايتاً راه بالا بردن او، تربيت كردنِ من توسط اوست. تربيت كردن خلق توسط پيغمبران، راه ترقي خود پيغمبران است؛ رياضتي است كه خود پيغمبران مي‌كشند.

پيامبران را آورده اند كه رياضت بكشند تا ترقي كنند. راه رياضتشان چيست؟ راه رياضتشان اين است كه اين حيوانات را آدم كنند. پس ما براي انبياء هستيم و نه انبياء براي ما؛ ما براي امام زمان7 هستيم و نه امام زمان7 براي ما. التفات فرموديد؟ پيغمبر و امام در دنيا آمده‌اند براي اين كه خودشان به وسيله اين عبادات و رياضاتي كه متحمل مي‌شوند، به درجاتي از كمالات نائل شوند.

باز اين جا بين الهلالين يك تكه‌اي بگويم. آقايان بزرگان روحانيين! به عنوان يادگار و تذكّر به محضر شما عرض مي‌كنم؛ يكي از مطالبي كه حكما مي‌زنند اين است كه عقول، بالفعل هستند؛ و استعداد و جهت هيولوي در آن‌ها نيست و ترقي و تكامل در عقول غلط است و بعد ارواح پيغمبران را هم همان عقول قادسه (؟) مي‌دانند، اين حرف‌ها را بشوييد و در آب بريزيد! به غير خدا، هر موجودي از موجودات ممكنات، ناقص است و قابل ترقي؛ چه در اين عالم و چه در عوالم بعدي.

پيغمبر خاتم9 اشرف تمام ممكنات و افضل تمام موجودات است. هرچه از كمالات در حوصله ممكنات بگنجد، خدا به پيغمبر9 داده است. معذلك همين پيغمبر9 نسبت به خدا ناقص است، و البته قابل ترقي است.

خدا در قرآن به ايشان مي‌گويد: (وَ قُلْ رَبِّ زِدْني عِلْماً) [3] اي پيغمبر! بگو: خدايا! علم مرا زياد كن. با اين كه پيغمبر9 گنجينه علم خداست، مع ذلك كلّه، بالنّسبه به خدا، فاقد و گداست، و بالنّسبه به خدا، جاهل و نادان است. خدا به او مي‌گويد: از من بخواه كه علمت را زياد كنم. مترسيد! الآن پيغمبر9 كه در عالم آخرت است در حال ترقّي هستند. در تشهّد نمازتان چه مي‌خوانيد؟ بعد از آن كه شهادتين مي‌دهيد و صلوات مي‌فرستيد، آن وقت مي‌گوييد: «وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ» [4] خدايا! درجه پيامبر را بالا ببر.

يک صلوات كبيره‌اي براي پيغمبر9 است، مي‌گويد: «اللَّهُمَ أَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسِيلَةَ وَ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ» [5] خدايا! مقام وسيله و منبر وسيله را (كه چند شب پيش اشاره كردم) به پيغمبرت بده. به او فضل و فضيلت بده، به او درجه بالاتر بده! پس معلوم مي‌شود پيغمبر9 قابل ترقي است، دائماً ترقّي مي‌كند، الي الأبد پيغمبر9 ترقي مي‌كند؛ وقفه در عالم وجود براي احدي

نيست. آن كه واقف است، و حركت به سوي كمال ندارد، فقط خداست. ماسوي الله همگي در حال حركت به سوي كمال هستند.

جمله ذرات جهان در رقصند

پا نهاده به كمال از نقصند

پيغمبر خاتم9 كه حجاب اعظم خدا و اشرف همه ممكنات است، همين بزرگوار نسبت به خدا، باز هم ناقص است؛ مي‌خواهند دائماً كاملش كنند، پيوسته كاملش كنند، مرتب بالاتر ببرند. يكي از طرق تكميل اين پيغمبر9 اين است كه او را به اين دنيا بياورند، رياضت بدهند، و بين عرب‌هاى اورانگوتان، بين الانسان و الحيوان، بيندازند و او را با آن‌ها همجوال و همجوار بكنند، تا در تربيت آن‌ها رنج بكشد و بر اثر اين رنج، خود پيغمبر9 كامل‌تر شود. البته، بالتبع عرب‌ها هم آدم مي‌شوند و رو به كمال مي‌روند. عجم‌ها هم همين طور.

پس پيامبران براي تربيت بشر آمده‌اند؛ ولي تربيت بشر، مقدمه براي تكامل خودشان است، مقدمه براي تكميل و تكامل خودشان است؛ و الا لازم مي‌آيد كه خدا عالي را فداي سافل كرده باشد. خدا عالي را فداي سافلِ نازل نمي‌كند.

عصاره مطلب اين شد: خدا ما را در دنيا آورده است، انبياء و اوصياي انبياء را هم در دنيا آورده است، براي اين كه هر دوي ما كامل شويم. ما كامل شويم به تربيت انبياء و اوصياي انبياء، آن‌ها هم به تربيت كردن ما، كامل شوند.

پس ما براي آن‌ها هستيم. ما تخته مشق آن‌ها هستيم. ما وسيله تكامل آنها هستيم. آن‌ها وسيله تكامل ما نيستند. آن‌ها براي فوائد وجودي خودشان به دنيا آمده‌اند، نه براي فوايد وجودي ما. امام زمان7 را در دنيا آورده‌اند كه خود امام زمان7 كامل شود و نه اين كه او را فداي ما كرده باشند. آري! ما هم در پرتو تكامل او، كامل مي‌شويم.

نتيجه: امام زمان7 براي فوائد وجودي خودش در دنيا مانده است، نه براي من و تو؛ كه اگر مثلاً براي من و تو فايده‌اي نداشت، وجودش لغو باشد. نه! اين‌طور نيست.

امام زمان7 كه الآن بيكار نيست. در عصر غيبت، كه او مثل بنده و جنابعالي مشغول به حرف‌هاي مفت زدن و كارهاي لاطائل كردن، نيست. او كه غيبت نمي‌كند، دروغ نمي‌گويد، افترا نمي‌بندد، از روي ريبه به زن مردم نگاه نمي‌كند، مال كسي را نمي‌خورد، دزدي نمي‌كند، محرّمات بلكه مكروهات را مرتكب نمي‌شود، او به واجبات و مستحبّات عمل مي‌كند، عبادت‌هاي شبانه دارد. در

عصر غيبت، هر شب و روز امام زمان7 كامل‌تر مي‌شود و كامل تر مي‌شود؛ در هر شب و روز و هر ساعت!

خدا در قرآن مي‌گويد:

(وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدينَ) [6]

تنزيل اين آيه در رابطه با انبياء و تأويلش مربوط به ائمه هداي ما: است.

يكي از اسرار و حكمت‌هاي طول غيبت امام زمان7، همين است كه هر چه طول غيبت بيشتر شود، عبادات اين بزرگوار بيشتر مي‌شود و درجات كمالي خودش بالا مي‌رود. چنين نيست كه علي‌بن ابي‌طالب7 ترقي‌بردار نباشند؛ پيغمبر9 ترقي‌بردار است تا چه رسد به علي7، تا چه رسد به فرزندان علي: و تا چه رسد به امام عصر7! اين‌ها به هر شب و روز كه بندگي كنند، يك درجه، درجه‌شان بالاتر مي‌رود. پس يكي از حكمت‌هاي طول غيبت حضرت، اين است كه حضرت دائماً عبادت مي‌كند و بر اثر عبادت كامل‌تر مي‌شود.

پس، امام زمان7 را براي من و تو در اين عالم نياورده‌اند، تا اگر فايده‌اي براي من نداشت بگويم: فايده‌اش چيست يا وجودش لغو است! نه آقا جان! از باب مثل مي‌گويم:

بارفروش خربزه‌هاي نمره يك، هلوهاي فرد اعلاي خراسان، گلابي‌هاي فرد اعلاي نطنز، انارهاي نمره يك ساوه، بِه‌هاي خيلي خوب پُرعطرِ اصفهان، ميوه‌هاي خوب هر شهري، (ما اهل علم هستيم و شما اهل عمل؛ شما دم نمي‌زنيد و عمل مي‌كنيد، ما قارقار مي‌كنيم، امّا عمل نمي‌كنيم!) و گزهاي خوانسار نمره يك اصفهان، را برای حجه الاسلام و المسلمين كه مهمانش كرده‌اند، مي‌آورند. مگس‌ها هم مي‌آيند، آن جا وز وز مي‌كنند و مي‌خورند، زنبورها و پشه‌ها هم مي‌آيند، وز وز مي‌كنند و مي‌خورند. حالا اگر يک پشه‌اي را از خوردن خربزه محروم كردند، پشه بگويد: «خربزه‌اي كه من نمي‌توانم بخورم، فايده‌اش چيست؟ وجودش لغو است!» خربزه را براي تو نياورده‌اند عمو! خربزه براي حجت الاسلام آورده‌اند كه نوش جان كند. تو تصدّق سر او مي‌خوري، نه فقط تو، بلكه گربه در خانه هم صدقه سر آقا، سبيلش را چرب مي‌كند، كه قيمه ته‌ديگ‌هاي چرب گيرش مي‌آيد؛ نه تنها گربه در خانه، بلكه سگ سر كوچه هم كه گوشت‌هاي استخوان‌دار را در زباله‌ها مي‌اندازند، او هم مي‌خورد، ولي به بركت آقا؛ چون سفره براي آقا پهن شده است. شما صدقه سري آقا داريد مي‌خوريد.

سفره عالم امكان را خدا براي وليّ خودش پهن كرده است. اين ابر و باد و مه و خورشيد و فلك و زمين و زمان و آسمان و هر چه كه هست، اين‌ها به بركت خال گوشه لب امام زمان7 است. «بِيُمنِهِ رُزِقَ الوَرَي وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الأرضُ و السَّماء» اين آفتاب، عاشق بنده و جنابعالي كه نيست. من و تو كه هستيم؟ تابش آفتاب، بارش ابرها، سبز كردن گياه و تربيت كردن نباتات به وسيله زمين، همه اين‌ها به بركت وجود آن آقاست. اين سفره نعمات الهي كه در عالم جسماني گسترده شده، براي حجةالاسلام و المسلمين، براي ركن الملة و الدين، براي آيةالله في العالمين، امام زمان7 است. براي اوست.

آن وقت از صدقه سر او، ما از آفتاب بهره مي‌بريم، از سحاب و ابرها بهره مي‌بريم، از ستاره‌هاي شب و چشمك زدن‌ها و نورافشاني‌هايشان بهره مي‌بريم، از معادن جگر زمين و بچه‌هاي تربيت شده روي زمين -كه حيوان و نبات است- بهره مي‌بريم. ما صدقه سر اوييم. ما براي او و دنباله اوييم، نه او براي ما. ما از وجود او استفاده مي‌كنيم و نه او از وجود ما. فهميديد چه گفتم؟

پس، حضرت بقيه الله ارواحنافداه يک جنبه «وجود في نفسه لنفسه» دارد و يک جنبه «وجود في نفسه لغيره» دارد.

از نظر «وجود في نفسه لنفسه» وجودش هيچ لغو نيست. غيبت و ظهور براي او يكسان است و او فايده‌هايي كه بايد در اين عالم ببرد، مي‌برد. هر چه غيبت طولاني‌تر باشد، فايده بيشتر مي‌برد؛ از طريق عبادتش، بيشتر بهره‌مند مي‌شود، وجودش لغو نخواهد بود.

اما از جهت فايده‌اش براي ما، ما به بركت او متنعّم هستيم. اگر آقا حجه الاسلام بگويند من امشب نمي‌توانم بيايم، در نتيجه سفره را پهن نمي‌كنند، بوقلمون‌ها را نمي‌كُشند، ديگ‌ها به بار نمي‌رود. آن وقت سگ در كوچه، گربه در خانه، مرغ و خروس در خانه، مگس و پشه و زنبور در خانه، هيچ بهره نمي‌برند، هيچ! اگر آيةالله نيايد، حجةالاسلام نيايد، در آن خانه و سر سفره نيايد، همه اين‌ها بايد در گرسنگي بمانند.

اگر حجت خدا و امام زمان7 در اين خانه عالم اجرام نباشد، من و جنابعالي هم نيست خواهيم شد. از وجود محروم، از علم محروم، از قدرت محروم، از حيات محروم، از تمام كمالات محروم خواهيم بود. همين عبارتي كه خواندم: «بِيُمنِهِ رُزِقَ الوَرَي وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الأرضُ و السَّماء»

همه دنيا، دور كاكُل او مي‌گردد و آن وقت به بركت وجود او ما از حَرّ روز و بَرد شب و از نور روز و ظلمت شب استفاده مي‌كنيم. كدام فايده از اين بالاتر؟ او مجراي فيض خدا براي ماست، ما همه از صدقه سر او متنعميم.

ديده‌ايد سابقاً علما كه جايي مي‌رفتند، هفت هشت ده نفر هم همراهشان بود. يكي عصابردار آقا بود، يكي فانوس‌كش آقا بود، يكي نعلين‌بردار آقا بود، يكي موذّن مسجد آقا بود، يكي مكبّر نماز آقا بود، يكي جانمازبردار آقا بود، يكي مؤمن صف اوّل پشت سر آقا بود. اين‌ها همه طفيلي‌هاي آقا بودند، كه هرجا آقا مي‌رفت، آن‌ها هم مي‌رفتند. اگر آقا جايي نرود، كسي به اين‌ها بها نمي‌دهد.

حالا، ما هم طفيلي‌هاي سر امام زمان7 هستيم، خدا به بركت اين وجود مسعود است كه به ما پشه‌هاي دور خانه امام زمان7 عنايت مي‌كند. نمي‌توانم بگويم: «شيعيان» شايد بين شما باشد. من خودم را عرض مي‌كنم كه پشه‌هاي دور سر امام زمان7 هستيم و مگس‌هاي دور اين طبق شيريني هستيم و به بركت او از نعمت‌ها بهرمند هستيم.

كدام فايده از اين بالاتر!؟ در فوائد تكويني كه ما از ساحت مبارک آن حضرت بهره‌مند و كامياب مي‌شويم، هيچ جاي شک و شبهه‌اي نيست، حالا چه ببينيم او را، چه نبينيم. ديدن و نديدن ما در فوايد تكويني كه از راه حضرت به ما مي‌رسد در اين شكّي نيست، چه او را ببينيم، چه نبينيم. اين فايده اوّل.

طول غيبت براي خود حضرت فايده دارد، خودش را كامل مي‌كند. همانطور كه قبلاً گفتم، او كه مثل شما اهل بخور و بخواب و هرزه‌گويي و هرزه‌جويي نيست. او آني از آناتش را در غير راه بندگي خدا مصرف نمي‌كند و در هر آني كسب كمال مي‌كند و در هر آني به واسطه بندگي‌اش يک درجه بالاتري را پيدا مي‌كند. اين فايده‌اش براي خودش!

اما فايده‌اش براي ما از نظر تكوين، اين است كه ما به بركت او در اين عالم ارتزاق مي‌كنيم، او واسطه فيض است. او مجراي لطف الهي است. خدا از مجراي او و به واسطه او، به ما علم، حيات و وجود، قدرت، رحمت، شفقت، سلطنت، عزت، غنا و تمام كمالات وجوديه را مي‌دهد. اگر او نباشد، كوفت هم به ما نمي‌دهند! حيات به ما نمي‌دهند، وجود به ما نمي‌دهند، علم و قدرت به ما نمي‌دهند، عزت و ثروت به ما نمي‌دهند. هر چه از كمالات داده‌اند و مي‌دهند، به بركت اوست. اين فايده اوست براى ما، چه او را ببينيم، چه نبينيم.

حال برسيم به همان فايده‌هايي كه شما خيال مي‌كنيد كه فايده است، مانند پرسيدن چند مسأله و ... .

من اين جا يك كلمه عرض كنم. آقايان! در زمان ائمه: مگر همه شيعه دستشان به امامشان مي‌رسيد؟ اوّل حساب اين كار را بكشم! شما خيال مي‌كنيد در زمان امام صادق7 همه شيعيان، به امام صادق7 دسترسي داشتند تا هر مسأله‌اي كه مي‌خواستند از امام صادق7 بپرسند!؟ يا هر گره‌اي كه در كارشان بود، به امام صادق7 مي‌گفتند، و فوري امام صادق7 باز مي‌كرد؟ آيا اين طور بوده و حالا مي‌گويي: امام زمان7 ما اين طور نيست! پس فايده‌اش چيست؟ نه! اشتباه نشود. اين جا باز بايد يك صحنه مطلب را برايتان بگويم.

در زمان امامان باقر و صادق8 شيعياني بودند كه تا سه پُشت، اصلاً امام را نمي‌ديدند، هيچ! شيعه در بلخ بود، در بخارا بود، در توران زمين، ماوراي رود جيحون بود؛ و امام صادق7 در مدينه بود. آن زمان‌ها كه هواپيماي جت نبود. مردم پول نداشتند كه بيايند هواپيما سوار شوند يك ساعته، دو ساعته، از بخارا به مدينه بروند و خدمت امام7 برسند! قافله‌ها با كجاوه و شترسواري و قاطرسواري و يابوسواري بود. آن هم براي هر كسي ميسور و مقدور نبود كه مسافرت كند از بلخ بيايد به مدينه. پس مسأله‌هايشان را از چه كسي مي‌پرسيدند؟ وجوهات شرعيه‌شان را به چه كسي مي‌دادند؟ راجع به احكام شرعيه‌شان چه كار مي‌كردند؟ عين اين كاري كه آن‌ها مي‌كردند، ما هم الآن مي‌كنيم. هيچ فرقي ندارد. امام7 نمايندگاني داشت كه مردم به آن نمايندگان رجوع مي‌كردند و احكامشان را از آن نمايندگان اخذ مي‌كردند و وجوهاتشان را هم به آن‌ها مي‌دادند.

قال العسكري7: الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا أَدَّيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ، وَ مَا قَالا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا. [7]

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ جَمِيعاً عَنِ الرِّضَا7 قَالَ: قُلْتُ: لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي أَ فَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةٌ آخُذُ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ. [8]

مثل همين ملاهايي كه الآن شما داريد. قزوين چند تا ملا دارد؟ خدا به حق امام زمان7 طول عمرشان بدهد و امثالشان را براي شماها زيادتر كند. چه طور زورتان آمد آمين بگوييد؟ اگر مي‌گفتم خدا رواج به بازارتان بدهد از آن آخر، مسجد را بر مي‌داشتيد از آمين گفتن! حالا راجع به علما كه دعا مي‌كنم، چه آمين‌هاي از هم در رفته‌اي! خدايا به حق پيغمبر9، همه علماي شيعه را، بالأخص علماي اين شهر را طول عمر و عزّت كامل بده. مردم را قدردان نعمت وجود مسعود علمايشان بفرما. خدايا! طلاب و محصلين علوم دينيه كه براي آينده اين مردم، حجج اسلام خواهند

بود «إِنَّكُمْ صِغَارُ قَوْمٍ وَ يُوشِكُ أَنْ تَكُونُوا كِبَارَ قَوْمٍ آخَرِينَ» [9] خدا! طلاب و محصلين علوم دينيه همه جا، خاصّه اين شهر را طول عمر و عزّت كامل و تأييد شامل عطا بفرما.

در عصر امام صادق7، يک ملايي را معين مي‌كردند براي بخارا. مي‌گفتند كه كلام او كلام ماست و اطاعت او اطاعت ماست و مخالف او مخالفت ماست و سهم ما را ببريد به او بدهيد و مسائلتان را هم از او بپرسيد. در هر شهري كه امام صادق7 نبود. هر شيعه‌اي به امام صادق7 دسترسي نداشت. بلكه بعضي از اوقات، حتّي شيعه نزديك هم به هيچ جور نمي‌توانست خدمت امام صادق7 برسد.

زني با شوهرش اختلاف داشت. شوهر هم به عيالش گفت: «أنت طالق ثلاثة!» تو سه طلاقه‌اي. تمام شد! بعد برگشت. مردها از اين غلطها زياد مي‌كنند و بعد از يك ساعت هم پشيمان مي‌شوند! پشيمان شد. ديد دست از خانم نمي‌شود برداشت. آمد و گفت: خانم! من معذرت مي‌خواهم، رجوع كردم. گفت: برو دنبال كارت! اين رجوعت رجوع نيست، تو سه طلاقه كرده‌اي. گفت: در مذهب شيعه، اين سه طلاقه نيست! آن سه طلاقه‌اي كه حُرمت مي‌آورد و احتياج به مُحَلّل دارد، طور ديگري است. بايد طلاق داد و در ايام عدّه رجوع كرد يا بعد دو مرتبه طلاق داد و باز سه مرتبه. يعنی سه طلاق بايد فيمابين عدّه يا بعد از عدّه باشد و اين كاری كه من كردم اين طوري نيست.

زن گفت: خير! بنده ديگر دست به دست تو نمي‌دهم، مگر اينكه از امام صادق7 فتوي صريح بياوري بر اين كه اين سه طلاقه نيست و من بر تو حرام نشده‌ام. گفت: چه كسي دستش به امام صادق7 مي‌رسد؟ امام صادق7 را برده‌اند در حيره حبس كرده‌اند، مرغ هم نمي‌تواند از در هوا بالاي سر امام صادق7 بپرد. خانم هم گفت: مطلب همان است، مرغ يك پا دارد! يا بايد امام بگويد و يا نه، من ديگر با تو همخوابي نمي‌كنم. مرد در زاويه حاده مثلث افتاد. از يک طرف نمي‌تواند از خانمش بگذرد، از آن طرف هم رسيدنِ دست به دامن امام صادق7 مشكل است. اين خانم هم مي‌گويد جز اين كه آقا بفرمايد اين سه طلاقه نيست و رجوع تو درست است و من بر تو حلال مي‌شوم، چاره ندارد.

بدبخت ناچار شد، به حيره برود. آن جا كه امام صادق7 را حبس نظر كرده بودند. بعد ديد اداره كارآگاهي و اداره اطلاعات و اداره ركن دو و ... جاسوس‌ها را دور امام صادق7 گماشته‌اند كه اگر مرغي در هوا پرواز كند، پايين بكشند و استنطاقش كنند كه: اي مرغ! تو از كجا آمده‌اي؟ چرا اين‌جا پرواز كردي؟ چرا از بالاي اين خانه رفتي؟ خلاصه كلام، ديد بدجوري گرفتار شده، اي داد

و بي‌داد! دستش به آقا نمي‌رسد، از آن طرف هم به او فشار آمده! چاره ندارد، بايد تسليم خانم شود! يک خيارفروشي آمد، جار مي‌زد: آي خيار داريم! خيار خوب داريم! او را صدا زد. خيارفروش جلو آمد. گفت: عمو خيارفروش! گفت: بله؟ گفت: همه اين خيارهايت چند؟ خيارفروش گفت: همه اين‌ها من باب مثل دو تومان. مرد گفت: همه خيارهاي تو را يک‌جا مي‌خرم و پولش را هم الآن نقداً مي‌دهم به يک شرط! خيار فروش گفت: شرط چيست؟ مرد گفت: شرط اين است که همين پيش‌بندت را و همين حوله‌ای که به کمرت بسته‌اي را به من بده، طبقت را هم به من بده، نيم‌ساعت اين جا بنشين. پول همه خيارها را مي‌دهم. خيار فروش گفت: خيلي خوب! اين که چيزي نيست.

پول همه خيارها را داد و طبق خيار را با خيارها گرفت و آن لنگ کمربند را به کمرش زد و شروع کرد به خيار فروشي. آي خيار داريم! خيار دولاب داريم! هاي خيار داريم، خيار سبز داريم! و رفت به سمت خانه امام صادق7. حضرت هم آن دم نشسته بودند. حضرت او را صدا زدند: آي خيار فروش! بيا، بيا جلو! جلو آمد. امام صادق7 به او گفتند: خيارهايت را دانه‌اي چند مي‌دهي؟ مسأله همان است که تو خيال کرده‌اي. برو سلام ما را به آن زن برسان و بگو اين سه طلاقه نيست. خيارهايت را دانه‌اي چند مي‌دهي؟ و ... به همين روش، امر را بر آن کارآگاه‌هايي که دور و بر بود، مشتبه کرد. آن وقت برگشت و خلاصه کلام، طبق را با خيارها داد به خيارفروش.

مگر دست همه شيعه در همه اوقات به دامن امام جعفر صادق7 مي‌رسيده است؟ امام جعفر صادق7 درِ خانه بازی داشته و از تمام نقاط عالم، شيعه پيش امام جعفر صادق7 مي‌آمده و مشکلات علمي‌شان را مي‌پرسيدند و حل مي‌کردند؟ يا مگر شيعه هر کدام هر دردي داشت، مي‌رفت پيش امامش، فوري امام دردش را دوا مي‌کرد؟ نه اين خبرها هم نبوده است. يعني هر کس قرض داشت پيش امام صادق7 مي‌رفت، امام صادق7 يک بغل پول به او مي‌داد؟ خير! اين خبرها نبوده است. هر کسي که درد داشت پيش امام باقر7 مي‌رفت، امام باقر7 يک آب دعا به او مي‌داد که خوب شود؟ خير! اين خبرها نبود. اگر اين طورها بود يک دانه يهودي باقي نمي‌ماند. يهوديها براي دو قراني، ده دين مختلف بر مي‌گردانند و اختيار مي‌کنند. اگر مي‌ديدند يك چنين مركز پولي است و يك چنين دكتر بي‌ويزيتي است و يك چنين داروخانه مفتي است كه با يك آب دهان، خوب مي‌كند، همه مي‌آمدند و هم شيعه مي‌شدند و هم تسليم امام جعفر صادق7. اگر اين طور بود که ديگر يک شيعه فقير باقي نمي‌ماند، يک شيعه مريض باقي نمي‌ماند. اين حرف‌ها نبوده است!

بله! آن‌هايي كه دسترسي داشتند و حضرت هم در تقيه نمي‌بودند و آن‌ها موفق به خدمت مي‌شدند و سؤالي مي‌كردند، گاهي خود امام جواب مي‌دادند و گاهي هم به اصحابشان ارجاع مي‌دادند.

الآن هم همين طور است. آن فوايد الآن هم هست. در دوران غيبت امام زمان7، همان طوري كه در دوران حضور ائمه: وكلا و نوّاب ائمه: در شهرستان‌ها بودند، الآن هم نوّاب عام ائمه: كه علماي اعلام و فقهاي عظام كثرالله أمثالهم و زادالله في تأييداتهم باشند، هستند؛ و هر كس ردّ حكم آن‌ها را بكند، ردّ حكم امام را كرده و هر كه ردّ حكم امام را بكند، ردّ حكم خدا را كرده است. عيناً مثل هم هستند.

و امّا مسأله سهمَيْن؛ مگر همه پول‌ها را مي‌بردند به خود امام جعفر صادق7 مي‌دادند؟ خير! به نُوّاب ايشان مي‌دادند. الآن هم به نواب امام زمان7 مي‌دهند.

و امّا مشكلات! در مشكلات هم، ديدنِ طرف شرط نيست. اين كه طرف، مشكل تو را بفهمد، شرط است. خواه شما او را ببينيد يا نبينيد. همچنين در مشكلات، هر كس مشكل داشت به ائمه: مراجعه مي‌كرد، حلّ مشكلش را نمي‌كردند. مشكل بعضي را حلّ مي‌كردند و بسياري را هم نه.

من چون آزمايشم از شما بيشتر است، و اين افتخار و تكبّري نيست كه مي‌كنم. چون در يك صراطي بوده و هستم كه آزمايشم از شما بيشتر است، به جان عزيز خودم (به جان شما قسم نمي‌خورم)، امام زمان7 بيشتر از ائمه ديگر: مشكل‌گشايي شيعيان را مي‌كند! حالا تو در اين مسيرها نبوده‌اي، چه ربطي به مطلب دارد؟

گر گدا كاهل بود، تقصير صاحب خانه نيست

شما دنبال امام زمان7 نرفته‌ايد و نمي‌رويد، متوسّل و متشبّث و متمسّک به او نبوده‌اي و نيستي، ربطي به مطلب ندارد! بيا به ميدان تا بفهمي چه خبر است! اين «حلواي تن تناني است، تا نخوري نداني است» بيا ببين! بيا متوسّل بشو، متوجّه بشو، دست به دامنش بينداز، ارتباط با او بگير! ديدن ظاهري با اين چشم و شناختن، اين خيلي ميزان نيست، بلكه اصلاً ميزان نيست. عمده، ديدن دل است! عمده، پيوند گرفتن قلبت با اوست. عمده، چسبيدن به ساحت ولايت اوست. چه موقع رفته‌ايد كه آن حضرت7 بيشتر از آن يازده امام: مشكل‌گشايي نكرده است!؟ كي رفته‌ايد!؟

هنوز هم نمي‌توانم بعضي از حرف‌ها را بگويم با اين كه ده بيست شب، در اين شهر منبر رفته‌ام، هنوز طوري نشده است كه زبان من آزاد و باز باشد، بتوانم بعضي از حرف‌ها را بگويم. هنوز به قدري كه شما به اين امامزاده حسين متوجه هستيد، اين قدر به امام زمانتان7 متوجّه نيستيد؟ هنوز

در زرآباد به قدري كه به يك درخت متوجه هستند و گاو و گوسفند و دسته و عَلَم و بساط و ... می‌آوردند، به قدر آن درخت متوجه و متوسل به امام زمان7 نيستند! بياييد تا ببينيد چه خبر است!

مردم! به خداي واحدِ احد، سوگند ياد مي‌كنم، صراط امام زمان7 اوسعِ تمامِ طُرُق، شسته‌تر، صاف‌تر، روشن‌تر، نزديک‌تر به هدف و به کعبه مقصود است. در اين راه مثل غلطک بيُفتيد، ببينيد چه طور زود مي‌رسيد! نذر امام زمان7 بكنيد تا ببينيد چه طور زودتر مي‌گشايد! راستي راستي (نه حقه بازي!) دلتان را به امام زمان7 بدهيد، راستی راستي با امام زمان7 پيوند بگيريد و او را ولي وقت خودتان بدانيد و از او بخواهيد و ببينيد که بيشتر از ائمه: ديگر مشكل‌گشايي مي‌كند يا نمي‌كند؟

من صدها مورد سراغ دارم، که متوسّل شدند و دست به دامن حضرت انداختند و حضرت مشكلات لاينحل را منحل فرمودند. مشکلات و گره‌هايي که خودشان باور نمي‌كردند که حلّ شود. اشخاص عديده دارم که بعد پيش بنده آمدند و اظهار تشكر كرده‌اند. عقده‌ها و گره‌هايي كه با دندان هم نمي‌شد وا كنند، يك مرتبه به خودي خود با يک توسّل جدي به امام زمان7 و با يك رفتن به در خانه‌اش، حضرت منحل كرده است! چه فايده‌اي ديگر مي‌خواهيد؟

همان طور كه فرموده‌اند، شعاع آفتاب از پشت ابر هم به ما مي‌رسد، ايشان هم پشت ابر غيبت هستند. غيبت به همان معنا كه گفتم. غيبت يعني: نشناختن ما او را؛ و فوائدش به ما مي‌رسد؛ فوائد تكويني، فوائد تشريعي.

مقدس اردبيلي; در یک مسأله‌اي گير كرده بود، متوسل به اميرالمؤمنين7 شد. گفتند: برو پيش پسرمان مهدي، الآن در مسجد كوفه آمده، برو به آن جا. چون ما مأموريم كه به وليّ وقت و امام حيّمان متوجّه شويم. اميرالمؤمنين7 ارجاعش دادند. رفت در مسجد كوفه و خدمت امام زمان7 رسيد، مسأله‌اش را هم پرسيد، جوابش را هم شنيد و برگشت. و كم له من النظائر!

امام زمان7 تعليم استخاره كرده، تعليم دعا و مطالب علمي كرده است، گاه گاهي هم ظاهر مي‌شود و حق و حقيقت را در مغز و فكر فقها القا مي‌كند. بعضي كه اجماع را حجّت مي‌دانند، از اين جهت است. مي‌گويند كه امام عليه‌الصلوةوالسلام، القاي مطلب مي‌كند، آن وقت ادعاي اجماع در آن مطلب مي‌كنند، از اين جهت است. مطالب علمي القا كرده. الآن هم در مغز و دماغ آن‌هايي كه حضرت به آن‌ها نظر دارد، مسائل معارفی القاء می‌کنند.

در هر صورت، امام زمان7 ما، با آن يازده امام: ديگر هيچ تفاوتي از اين جهات ندارد، هيچ! در آن تاريخ همه حضوراً خدمت ائمه: نمي‌رسيدند، الآن هم همين طور است. در آن تاريخ بعضي‌ها مي‌رسيدند. آن‌هايي هم كه مي‌رسيدند، يا جواب را خود ائمه: مي‌دادند، يا حواله مي‌دادند. الآن هم همين طور است.

در آن تاريخ شيعيان مشكلاتشان را كه به امامشان مي‌گفتند، از صد تا يكي روا مي‌شده است؛ الآن من قول مي‌دهم مشكلات‌تان را به امام زمان7 بگوييد، از صد تا، دو تا را روا مي‌كند، از صد تا، ده تا را روا مي‌كند. به ميدان برويد تا ببينيد!

خدايا! به حق ذات مقدست، قسمت مي‌دهم كه اين پرده غيبت را هم به زودي از روي چشم‌هاي ما بردار!

آقا جان! مولا جان!

امروز اميرِ در ميخانه تويي تو مُرغ دل ما را كه به كس رام نگردد ويرانه بُوَد هر دو جهان نزد خردمند

فرياد رس ناله مستانه تويي تو آرام تويي، دام تويي، دانه تويي تو گنجي‌كه نهان‌است به‌ويرانه تويي تو

خدايا! به مقام حُريّتت، قسمت مي‌دهم اين گنج نهاني را آشكار كن.

پاي منبرش بنشينيد، پشت منبرش نماز بخوانيد، از گفتارهاي دلگشايش بهره‌مند شويد.

مي‌گويد: يا جداه! افتادي روي زمين، عرق مرگ به پيشاني‌ات نشست، اين نفس‌هاي آخر را مي‌كشيديد. روضه‌اي است كه به آن حضرت نسبت داده شده است. زيارتي كه از ناحيه مقدسه آمده، اين عبارت‌هاست. مثل اين كه امام زمان7 دلش مي‌خواهد روضه‌خواني بكند. هم روضه مي‌خواند، هم گريه مي‌كند. بيشتر از شما، او گريه مي‌كند و بيشتر از ما، او روضه مي‌خواند. دلم مي‌خواهد يك سطر روضه‌اي كه امام زمان7 خوانده، بخوانم؛ ترجمه كنم، شما را به حضرتش بسپارم. اوّل عبارت عربي را بخوانم، اهل علم بدانند، بعد ترجمه كنم.

مي‌گويد: يا جداه!

قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ وَ اخْتَلَفَتْ بِالانْبِسَاطِ وَ الِانْقِبَاضِ شِمَالُكَ وَ يَمِينُكَ.

اهل علم! به اين كلمه بلند بناليد!

يا جداه! تَطَؤُكَ الْخُيُولُ بِحَوَافِرِهَا وَ تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَواتِرِهَا. [10]

همه بلند بنالند. مي‌گويد: يا جدّاه! دم جان دادنت بود. آن نفس‌هاي آخر را مي‌كشيدي. عرق مرگ بر پيشاني‌ات نشسته بود، اين بدنت به چپ و راست مي‌غلتيد. اعضاي بدنت را گاهي جمع مي‌كردي، گاهي پهن مي‌كردي. مي‌دانيد يعني چه؟ يعني سر تا به پايت، درد مي‌كرد. يعني سر نازنينت درد مي‌كرد، دست‌هايت درد مي‌كرد، استخوان‌هايت درد مي‌كرد.

در اين حالت بودي، يا جدّاه! آن بي‌حيا مردم، اسب‌ها را بر بدنت تاختند. با شمشيرها، بدن نازنينت را پاره پاره نمودند.

[1] . بقره: 1-3

[2] . كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 537 / بحارالأنوار، ج 39، ص 56

[3] . طه: 14

[4] . بحارالأنوار، ج82، ص 287 / تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج 2، ص 92

[5] . صباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج 1، ص 222 / بحارالأنوار، ج 83، ص 167

[6] . انبياء: 73

[7] . الكافي، ج1، ص 330

[8] . وسائل الشيعه، ج 27، ص 147

[9] . بحارالأنوار، ج 2، ص 152

[10] . بحارالأنوار، ج98، ص 240